

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که در مسئله اجزاء در باب امارات و احکام ظاهریه محل نزاع چیست و گفتیم که: مجموعاً سه نظریه وجود دارد و نظری که صحیح به نظر رسید و روشن و ثابت شد این بود که در محل نزاع در باب اجزاء در احکام ظاهریه فرق نمی‌کند که کشف خلاف با علم وجدانی باشد یا با اماره و از این جهت فرقی نیست.

مثلاً در جایی که مجتهد بر طبق اماره‌ای فتوا داده به اینکه سوره جزئیت برای نماز ندارد، اگر بعداً کشف خلاف شد و این کشف خلاف به علم وجدانی باشد، یعنی از طریق علم پیدا کردیم که سوره جزء نماز است، این داخل در محل نزاع است و باید بحث کنیم که آیا قضای نمازهایی که بدون سوره خوانده لازم است یا نه؟ حکم اعاده و قضای آنها چیست؟

عرض کردیم که از عبارت بعضی مثل مرحوم آقای خوئی (ره) استفاده می‌شود که این از محل نزاع خارج است، چون در جایی که با علم وجدانی کشف خلاف می‌شود، همه قائل به عدم اجزاء هستند، اما عرض کردیم که ملاک نزاع در اینجا هم جریان دارد.

همچنین اگر با اماره‌ای کشف خلاف شد، مثلاً مجتهد بر عدم وجوب سوره در نماز فتوا داده و بعد از مدتی روایتی بر وجوب سوره در نماز پیدا کرده است که این هم داخل در محل نزاع است. پس نتیجه این شد که در کشف خلاف فرقی نمی‌کند که با علم وجدانی کشف خلاف شود یا با اماره دیگر کشف خلاف شود.

ادله قول به عدم اجزاء در باب امارات بنا بر طریقت

کثیری از بزرگان و از جمله مثل مرحوم آقای خوئی (ره) قائل‌اند به اینکه در چنین موردی در باب امارات و احکام ظاهری که بر طبق اماره هست، اگر کشف خلاف شود، بنا بر طریقت باید قائل به عدم اجزاء شویم، این همان فرمایشی است که مرحوم آخوند خراسانی (قدس سره) داشته‌اند. در باب امارات اگر مجتهد بر طبق اماره‌ای فتوایی داد و بعد کشف خلاف شد، بنابر اینکه حجیت امارات را از باب طریقت بدانیم، در اینجا قائل به عدم اجزاء شده‌اند.

بیان ایشان در اثبات ادعایشان این است که فرموده‌اند: بعد از آنکه کشف خلاف شد، نتیجه می‌گیریم که اماره سابق طریق الی الواقع نبوده و بنا بر اینکه امارات از باب طریقت حجیت داشته باشند، روشن می‌شود که آن اماره بر خلاف واقع بوده و نمی‌توانیم آثار واقع را بر آن اماره قبلی بار کنیم.

آثار واقع عدم لزوم اعاده و عدم لزوم قضا است که روشن شد که اماره سابق طریق إلی الواقع نبوده و حجیتش مطابق با واقع نبوده است، نمی‌توانیم آثار واقع را بر آن بار کنیم و در نتیجه باید به عدم اجزاء حکم کنیم.

سه مطلب از قائلین به اجزاء در ما نحن فیه

اما قائلین به اجزاء گفته‌اند که: سه مطلب در اینجا وجود دارد که از آن اجزاء را نتیجه می‌گیریم؛

مطلب اول: مطلب اول این است که قبلاً اماره‌ای بوده بر اینکه سوره جزئیت برای نماز ندارد، حال اماره دیگر قائم شده بر اینکه سوره جزئیت برای نماز دارد، از نظر مطابقت و مخالفت با واقع، بین این دو هیچ فرقی وجود ندارد، یعنی همان مقدار که احتمال می‌دهیم که اماره دوم مطابق با واقع باشد، به همان مقدار هم نسبت به اماره اول احتمال می‌دهیم. همچنین همان مقداری که احتمال می‌دهیم که اماره دوم مخالف با واقع باشد، همان مقدار هم در اماره اول احتمال می‌دهیم.

پس بین این دو اماره از نظر مطابقت و مخالفت با واقع فرقی وجود ندارد و نمی‌توانید بگویید که: این مجتهد که مثلاً 5 سال پیش اماره داشته بر اینکه سوره جزء نماز نیست، اما حال اماره پیدا کرده بر اینکه سوره جزء نماز است، یقیناً و حتماً این اماره‌ی دوم مطابق با واقع است، اما اماره اول مطابق با واقع نیست.

اگر می‌توانستید این حرف را بزنید و بگویید: اماره اول مطابق با واقع نبوده و اماره دوم یقیناً مطابق با واقع است، آن وقت باید فتوا به عدم اجزاء داده و بگویید: آثار واقع را که عبارت از عدم اعاده و عدم قضا هست، بر اماره اول بار نمی‌شود، یعنی باید اعاده یا قضا شود. اما این در فرضی است که به این نتیجه برسید اماره دوم قطعاً مطابق با واقع است و اماره اول مطابق با واقع نیست.

پس این یک مطلب که بین الأمارتین از نظر مطابقت و مخالفت با واقع فرقی نیست.

مطلب دوم: مطلب دوم این است که بیان گفته‌اند: ملاک در ترتب اثر این است که یک حجت فعلی واصل به مکلف باشد و یک حجت مادامی که به مکلف نرسیده، به مرحله فعلیت نمی‌رسد. همان مراتبی که برای سایر احکام شرعی داریم و می‌گوییم: حکم یک مرحله إنشاء دارد و یک مرحله فعلیت، برای حجت هم وجود دارد و یک حجت در مقام إنشاء داریم و یک حجت فعلی، حال حجت زمانی به فعلیت می‌رسد که به مکلف واصل شده باشد و مادامی که واصل نشده باشد، این حجت فعلیت ندارد.

مطلب سوم: مطلب سوم که متفرع بر مطلب دوم هست این است که اصلاً انکشاف خلاف در حجت معقول نیست، یعنی معقول نیست که بگوییم: چیزی قبلاً حجت بوده، اما الان حجت نیست.

پس روشن می‌شود که اینکه می‌گوییم: آن حجت نبوده، یعنی تبدل موضوع پیدا کرده است، چون تبدل موضوع در باب حجت ممکن است، اما کشف خلاف در باب حجت ممکن نیست.

لذا می‌گوییم: اینکه اماره و دلیلی برای شخص در زمانی حجت داشته و کشف خلاف شده، یعنی بعداً روشن شده که در آن زمان حجت نداشته است، این در باب حجت اصلاً معقول نیست.

گاهی هست که توهم حجت را می‌کنیم، مثلاً فکر کرده که روایت صحیح السند است و بر طبق آن عمل کرده، بعد معلوم شده که این روایت صحیح السند نبوده است، یا فکر می‌کرده که این روایت معارض ندارد، بعد معلوم شده که این روایت معارض

دارد، اینها مانعی ندارد. اما اینکه بگوییم: واقعاً در ظرف خودش شرایط حجیت بوده و به عنوان حجت به آن نظر کنیم، بعد که کشف خلاف شد، بگوییم که: در آن زمان روشن شد که حجت نبوده است، اینها گفته‌اند: در باب حجیت چنین چیزی معقول نیست و آنچه معقول است، تبدل موضوع است که در آن موقع شاکی بوده و به فلان دلیل عمل کرده، اما الان شاکی نیست به دلیل دیگری عمل می‌کند.

قائلین به اجزاء گفته‌اند: به سبب این سه مطلبی که گفتیم و در کنار هم قرار دادیم، اجزاء را نتیجه می‌گیریم و در نتیجه عدم اجزاء کنار می‌رود.

نقد و بررسی مطالب سه گانه قائلین به اجزاء

در اینجا در مقابل این مطلب بیان‌هایی وجود دارد که یک بیان را عرض می‌کنیم ببینیم آیا تام است یا نه؟

مرحوم آقای خوئی (ره) (محاضرات، ج 2، ص 263) در جواب فرموده‌اند که: به نظر ما مقتضای اماره دوم عدم اجزاء است، اعم از اینکه فرض کنیم که اماره دوم در همان زمان اماره اول، یعنی قبل از وصول به مجتهد متصف به حجیت بوده است، یا اینکه بگوییم: حجیت اماره دوم بعد از وصول به مجتهد است که بنا بر هر دو فرض بحث می‌کنیم.

پس مدعای ایشان این است که وقتی اماره دوم قائم شد بر اینکه سوره جزئیت برای نماز دارد، مقتضای این اماره دوم عدم کفایت اعمالی است که بر طبق اماره اولی عمل کردیم و فرموده: این عدم اجزاء و عدم کفایت را بنا بر هر دو فرض بحث می‌کنیم.

اثبات عدم اجزاء بنا بر فرض اول

یک فرض - این فقط مجرد و فرض است و واقعیته ندارد - این است که بگوییم: اماره دوم حتی قبل از وصول به مجتهد به مرتبه حجیت رسیده و همان موقعی که این مجتهد بر طبق اماره اول فتوا می‌داده، در همان زمان این اماره دوم به عنوان حجت مطرح بوده است، اما مجتهد از آن خبر نداشته است.

ایشان فرموده: روی این فرض نتیجه می‌گیریم که این مجتهد در زمان اماره اول وظیفه‌اش این بوده است که واقعاً بر طبق اماره دوم عمل کند، منتهی آن موقع خبر نداشته و یک سال بعد خبردار شده است، پس روی این فرض مسئله عدم اجزاء خیلی روشن است.

اما فرموده: این مجرد فرض هست و واقعیته ندارد، برای اینکه ایشان هم قبول دارند که در باب حجیت، تا به مرحله وصول به مکلف نرسد، یعنی دلیل به مکلف یا مجتهد واصل نشود، اصلاً متصف به حجیت نمی‌شود.

اثبات عدم اجزاء بنا بر فرض دوم

عمده فرض دوم است که بنا بر اینکه این اماره دوم در هنگام وصول به مجتهد متصف به حجیت می‌شود، در اینجا چرا باید قائل به عدم اجزاء اعمالی که تا به حال بر طبق اماره اول عمل شده بشویم؟ مثلاً مجتهد دو سال پیش دلیل داشته بر اینکه سوره جزء نماز نیست، اما الان به سبب روایت، دلیل یا سیره‌ای پراش محرز شده که سوره جزء نماز است و فرض هم این است که

حجیت این اماره دوم از حین وصول به مجتهد است.

ایشان در اینجا استدلالی آورده و فرموده‌اند: دلیلی که داریم بر اینکه باز هم باید حکم به عدم اجزاء کنیم، برای اینکه حجیت این دلیل از حین وصول است، اما مدلول این دلیل از سابق بوده است، یعنی این دلیل مدلولی دارد که سوره جزء نماز است و می‌گوییم که: این مدلول از سابق بوده است، یعنی در همان زمان که مجتهد بر طبق اماره اول عمل می‌کرده، مدلول این دلیل در آن زمان بوده است، ولو اینکه چون خبر نداشته، عنوان حجیت برای او نبوده است.

تعبیر ایشان در اینجا این است که فرموده‌اند: «نعم مفاده أمر سابق و لذا وجب ترتیب الأثر علیه من السابق»، یعنی مفاد این دلیل دوم أمر سابق است، و لذا ترتیب اثر از سابق بر او واجب است.

پس خلاصه و اصل فرمایش مرحوم آقای خوئی(ره) در اثبات عدم اجزاء به اینجا منتهی می‌شود که درست است حجیت این دلیل و اماره دوم از حین وصول است، اما مدلولش از قبل بوده که سوره جزء نماز است، پس همین که مدلولش قبلاً بوده، معلوم می‌شود که آثار واقع را باید بر طبق این مدلول بار کنیم و نمی‌توانیم بر طبق اماره اول بار کنیم.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) الآن شخص فهمیده که این مدلول قبلاً بوده است، اگر بخواهیم بیان ایشان را مقداری به ذهن نزدیک کنیم این است که اگر در روایات گشتید و روایتی را پیدا نکردید، اما روایت وجود دارد، بعد از دو سال به این روایت برخورد می‌کنید که سوره جزء نماز است، آیا در زمانی که به این نتیجه رسیدید که سوره جزء نماز نیست، مدلول این روایت در آن زمان بوده است یا نه؟ البته که بوده به دست شما نرسیده است، یعنی از آن خبر نداشتید.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) فرض این است که اماره دوم که کشف خلاف کرده و می‌گوید: این طریق به واقع است. الان داریم بنابر مبناي طریقی بحث می‌کنیم و می‌گوییم: قبلاً برطبق اماره اول فتوا داده که سوره جزء نماز نیست، ولی اماره دوم می‌گوید: من طریق به واقع هستم، لذا به سبب آن اثبات می‌شود که اماره اول مطابق با واقع نیست، بعد ایشان فرموده: حال نتیجه این می‌شود که مدلول این اماره دوم که الآن فرض می‌کنیم که مطابق با واقع است، در زمان اماره اول هم موجود بوده است، و لذا آثار واقع را باید بر طبق مدلول اماره دوم بار کنیم.

مستشکل در اینجا سؤال می‌کند و می‌گوید که: از اول این بحث را تمام کردیم که از نظر مطابقت و مخالفت با واقع بین این دو اماره فرقی نیست، یعنی با قائم شدن اماره دوم، نمی‌توانید بگویید که: پس اماره اول برخلاف واقع است و اماره دوم بر طبق واقع است. با قائم شدن اماره دوم احتمال می‌دهیم که اماره اول بر طبق واقع باشد و نه اماره دوم.

ایشان در اینجا بعد از این اشکال فرموده‌اند: این احتمال با قائم شدن اماره دوم از طرف شارع القاء می‌شود، برای اینکه اماره اول، اگر هیچ وقت اماره دوم نمی‌آمد، هم حدوثاً و هم بقاءً حجیت داشت، اما وقتی که اماره دوم قائم شد، درست است که اماره دوم نفی حجیت اماره اول در ظرف خودش را ندارد، اما جلوی بقاء حجیتش را می‌گیرد، لذا وقتی که اماره دوم قائم شد، جلوی استمرار و بقاء حجیت اماره اول را می‌گیرد، در نتیجه اماره اول بقاءً از حجیت ساقط می‌شود. بعد ایشان فرموده: وقتی که بقاءً ساقط شد، احتمال می‌دهیم که نسبت به اعمالی که بر طبق اماره اول انجام دادیم، با قیام اماره دوم مومّن از عقاب نداشته باشیم، و لذا عقل حکم به عدم اجزاء کرده و می‌گوید: عملی را انجام دادید و احتمال این هم هست که مومّن از عقاب نداشته باشید، چون مومّن از عقاب زمانی است که یک حجیت حدوثی و بقائی داشته باشیم، اما حال که اماره دوم بقاءً حجیت اول از بین برد، دیگر مومّن از عقاب نداریم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين

